

فصلنامه علمی-پژوهشی آیین حکمت
 سال هشتم، پاییز ۱۳۹۵، شماره مسلسل ۲۹

بررسی تطبیقی فلسفه فقه با دیگر فلسفه‌های مضاف همگن

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۱/۲۵ تاریخ تأیید: ۹۴/۳/۸

رمضان علی تبار*

مقاله حاضر سعی دارد، ضمن بیان چیستی و تعریف «فلسفه فقه»، به رابطه آن با دیگر فلسفه‌های مضاف مرتبط و همگن نظیر فلسفه دین و فلسفه معرفت دینی بپردازد.

فلسفه فقه - به‌عنوان یکی از فلسفه‌های مضاف - به مطالعه عقلانی و فلسفی درباره دانش فقه می‌پردازد و از این منظر که دانش فقه یکی از ساحت‌ها و رشته‌های معرفت دینی است، فلسفه فقه ارتباط وثیقی با فلسفه معرفت دینی دارد و ذیل آن تعریف خواهد شد. توجه شود که، از طرفی، فلسفه معرفت دینی یکی از محورهای کلان در فلسفه دین قلمداد می‌شود و، از طرفی دیگر، نسبت و مناسبات فلسفه فقه با فلسفه دین نیز مشخص خواهد شد. از این رو، با نشان دادن نسبت و مناسبات فلسفه فقه با فلسفه دین و فلسفه معرفت دینی، رابطه فلسفه فقه با فلسفه مضاف به سایر معارف دینی و همچنین منزلت و جایگاه هر یک در این منظومه معلوم خواهد شد. برآیند نسبت‌سنجی دانش‌های یادشده تعیین رابطه‌هایی نظیر عام یا خاص بودن، زیربنا یا روبنا بودن، و تولیدی یا مصرفی بودن است. برخی از این دانش‌ها، ضمن اینکه نسبت به «مضاف‌الیه»

* استادیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

خود نقش اساسی و مبنایی دارند، نسبت به دیگر دانش‌های همگن روبنا، مصرف‌کننده و تغذیه‌کننده‌اند و برخی فلسفه‌های مضاف، به دلیل پیشینی و عام‌بودن، نسبت به دیگر فلسفه‌های مضاف نقش زیرساختی دارند. با تعیین نقش و جایگاه هر یک، می‌توان درباره انتظارات خود از این گونه دانش‌ها داوری نمود. در غیر این صورت، فلسفه‌های مضاف، به‌ویژه فلسفه‌های یادشده، صرفاً یک امر انتزاعی و غیرکارآمد بوده، هیچ‌گونه تحولی در مضاف‌الیه خود ایجاد نخواهد کرد.

واژگان کلیدی: فلسفه، فلسفه مضاف، فلسفه دین، فلسفه معرفت دینی، فلسفه فقه، فلسفه حقوق.

مقدمه

امروزه، فلسفه‌های مضاف به‌مثابه زیرساخت و زیربنای عقلی و فلسفی علوم و حقایق معرفتی و همچنین به‌عنوان دیدبان علوم اهمیت فراوانی یافته و به‌تدریج جای خود را در محافل علمی باز کرده است. «فلسفه فقه» — به‌عنوان یکی از فلسفه‌های مضاف — دانش نوپدید و نوپایی است که تبیین و توصیف آن نیازمند مطالعه تطبیقی و مقایسه‌ای با برخی دانش‌های مرتبط و همگن می‌باشد. از این رو، در مقاله حاضر، ضمن تبیین چیستی و ماهیت آن، به نسبت و مناسبات آن با دانش‌های مرتبط پرداخته شده است.

در نسبت‌سنجی دانش‌ها، معمولاً از لحاظ نقاط افتراق، اشتراک و دادوستدها محورهایی نظیر موضوع، غایت، روش، قلمرو و کارکرد مورد بررسی تطبیقی قرار می‌گیرد. با توجه به نقاط اشتراک فلسفه‌های مضاف در ساختار معرفتی و روش‌شناسی و غایت و کارکردها، از طرح و مقایسه این محورها صرف‌نظر نموده، در بیان الگو و معیار سنجش، بیشتر روی موضوع، برخی مسائل و مفاهیم

کلیدی، و گستره و قلمرو آن متمرکز می‌شویم. با بررسی تطبیقی موضوع، مسائل و قلمرو دانش‌های یادشده، می‌توان درباره رابطه آنها از لحاظ اشتراکات، افتراقات و دادوستدها (نقش تولیدی یا مصرفی، زیرساختی یا روساختی و اموری از این دست) داوری نمود.

اصطلاح «فلسفه» - به‌عنوان دانش و رشته علمی - دارای دو کاربرد عمده است: یکی به معنای فلسفه مطلق و محض (غیرمضاف) و دیگری به معنای فلسفه مضاف (فلسفه مقید یا تابع). فلسفه مطلق دانشی است که به مطالعه احکام و احوال کلی «موجود بما هو موجود» [براساس فلسفه مشائی] (ابن‌سینا، ۱۳۶۳: ص ۵) یا «وجود بماهو وجود» [بر اساس حکمت صدرایی] (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۳: ج ۱، ص ۳۴-۳۵) می‌پردازد.

درباره اصطلاح «فلسفه مضاف» تعریف‌ها و تلقی‌های مختلفی وجود دارد که در اینجا از آن صرف‌نظر نموده، صرفاً به تلقی مختار اشاره می‌شود. مراد از فلسفه مضاف دانشی است که عهده‌دار مطالعه فلسفی - عقلانی (توصیف، تبیین، تنسیق و توصیه) درباره یک علم یا درباره امور یا حقایق می‌باشد. به عبارت دیگر، فلسفه مضاف گاهی عهده‌دار مطالعه و بررسی عقلانی درباره یک دانش (دانش مضاف‌الیه)، نظیر علم فیزیک، علم فقه و علم کلام می‌باشد، که از این منظر، فلسفه مضاف به علوم^۱ است و از سنخ دانش درجه دوم می‌باشد و گاهی عهده‌دار مطالعه و بررسی عقلانی امور و پدیده‌ها، اعم از حقیقی و اعتباری، نظیر نفس، زبان، معرفت، و دین، و... است، که به آن «فلسفه مضاف به امور»^۲ اطلاق

1. philosophy of sciences.
2. philosophy of facts.

می‌شود و از سنخ دانش درجه اول است. (خسروپناه، ۱۳۸۵: ۷۱؛ علی‌تبار، ۱۳۹۰: ۸۸)

به نظر نگارنده، رابطه فلسفه مطلق (هستی‌شناسی یا فلسفه هستی) با فلسفه‌های دیگر رابطه تباین یا تضاد نیست، بلکه تفاوت آنها در متعلق و مضاف‌الیه می‌باشد، نه در روش یا غایت. مفهوم فلسفه در این موارد مشترک معنوی است، نه مشترک لفظی. در نتیجه، فلسفه دین یکی از شاخه‌های فلسفه است و کار فلسفه، در همه این موارد، مطالعه و تفکر و بررسی عقلانی است. حتی فلسفه مضاف به دانش‌ها نیز از سنخ تفکر عقلانی است، با این تفاوت که فلسفه مضاف به دانش‌ها از سنخ معرفت درجه دوم‌اند، یعنی دانشی سیستمی و نظام‌مند (دیسپلین) که به توصیف تاریخی و تحلیل عقلانی و فرانگرانه دانش مضاف‌الیه می‌پردازد. به عبارت دیگر، فلسفه‌های مضاف به علوم با نگاه بیرونی به دانش‌های نظام‌مند و رشته‌های علمی پرداخته، احکام و عوارض آنها را بیان می‌کنند و درباره صدق و کذب گزاره‌های دانش مضاف‌الیه هیچ‌گونه داوری ندارند. (خسروپناه، ۱۳۸۵: ۷۳)

البته، در فلسفه مضاف به علوم، به تناسب برخی مسائل، از حقایق و امور غیردانشی نیز سخن به میان خواهد آمد. مثلاً، وقتی از ماهیت و حقیقت موضوع یک علم بحث می‌شود، محور بحث از سنخ دانش درجه اول است و این درباره بیشتر فلسفه‌های مضاف به علوم صدق می‌کند. برای نمونه، در فلسفه علم اخلاق، درباره حقیقت موضوع اخلاق، یعنی نفس، سخن به میان می‌آید یا مسائلی نظیر موضوع حکم، ماهیت حکم و نظایر آن در فلسفه علم فقه بحث می‌شود یا ماهیت و مختصات عقیده در فلسفه علم کلام مطرح می‌شود. اینها از

سنخ فلسفه‌های مضاف به حقایق‌اند ولی - در عین حال - در فلسفه همان علم از آنها بحث می‌شود، مگر اینکه علم دیگری متکفل و عهده‌دار بحث از این‌گونه مسائل باشد. مثلاً، مسئله چپستی عقیده و ایمان از مسائل فلسفه علم کلام است، که فلسفه دین متکفل بحث از آن است. اما مسائلی که فلسفه مضاف دیگری عهده‌دار آن نیست در فلسفه مضاف به دانش مرتبط بحث می‌شود. از این رو، مثلاً، تفکیک «فلسفه فقه» با «فلسفه علم فقه»، در مقام نظر و تعریف، بجا و مناسب است اما در مقام واقع، مسائل «فلسفه فقه» (دانش درجه اول) جزئی از مسائل «فلسفه علم فقه» خواهد بود.

فلسفه مضاف (در هر دو معنا) گاهی با نگاه کلان درباره مضاف‌الیه خود بحث می‌کند و گاه با نگاه جزئی‌تر به مسائل درونی مضاف‌الیه خود می‌پردازد. به عبارت دیگر، مسائل فلسفه مضاف را می‌توان به دو دسته کلان تقسیم نمود:

- دسته‌ای از مسائل که با نگاهی کلی به بحث و بررسی مضاف‌الیه به‌عنوان یک پدیده می‌پردازد [این دسته از مسائل عبارت‌اند از: مبانی، مبادی، روش، غایت، موضوع و ... علم مضاف‌الیه.];

- دسته دیگر از مسائل که ناظر به عناصر و مؤلفه‌های داخلی و جزئی مضاف‌الیه آن به داوری می‌نشیند. [مثلاً، فلسفه دین هم «درباره دین» بحث می‌کند و هم «در دین»، یا فلسفه فقه هم «درباره دانش فقه» - به‌عنوان کلان دستگاہ معرفتی - داوری می‌کند و هم ناظر به مسائل و مفاهیم درونی آن می‌پردازد.]

فلسفه‌های مضاف را - خواه مضاف به علوم و خواه مضاف به امور و همچنین خواه با نگاه کلان و خواه با نگاه خرد - می‌توان به دو گونه دیگر

دسته‌بندی کرد: یکی با نگاه پسینی (نگاه تاریخی - جامعه‌شناختی درباره علوم یا امور موجود و محقق) و دیگری با نگاه پیشینی (درباره علوم و امور مطلوب). البته، هر کدام از دسته‌بندی‌های فوق از لحاظ موضوع، مسائل، متد و روش، مبانی و مبادی متفاوت خواهد بود. با توجه به اینکه برخی فلسفه‌های مضاف، نظیر فلسفه اصول فقه و فلسفه معرفت دینی، نوپا بوده و هنوز به صورت یک رشته علمی تحقق نیافته‌اند، داوری‌ها در این باب هم با نگاه پسینی است و هم با نگاه منطقی - تحلیلی.

۱. فقه و فلسفه فقه

واژه «فقه»، در لغت، به معنای دانستن، فهمیدن، درک کردن و پی بردن آمده است. (ر.ک. واژه فقه: فیروزآبادی، بی‌تا؛ جوهری، ۱۳۶۸؛ ابن‌فارس، بی‌تا؛ راغب اصفهانی، ۱۴۰۴) این واژه و مشتقات آن در آیات و روایات به معنای تدبیر، تعمق و فهم عمیق به‌کاررفته‌است. (ر.ک. منافقون: ۳ و ۷؛ انعام: ۶۵ و ۹۱؛ اسراء: ۴۴ و ۴۶؛ کلینی، ۱۳۱۹، ج ۱: ۳۲) بر این اساس، قلمرو این شناخت در حوزه دین دارای جغرافیای وسیع و گسترده است و تمامی معارف دینی اعم از عقاید، اخلاق، احکام، و برخی حوادث تاریخی و عملی را شامل می‌شود. اما در نگاه مشهور اصولیون شیعه و اهل سنت، اصطلاح فقه تنها به بخشی از معارف دینی اطلاق می‌شود که عبارت است از: «دانش عهده‌دار فهم، استنباط و اکتشاف احکام شرعی و فرعی دین که از راه ادله تفصیلی آن حاصل شده باشد.» (جبعی‌العاملی، بی‌تا: ۲۲؛ ابوزهره، بی‌تا: ۴). مراد ما نیز از مفهوم فقه معنای اخیر آن است. بر این اساس، اصطلاح «فلسفه فقه» (فلسفه علم فقه) ناظر به همین بخش از معارف دین می‌باشد.

با توجه به اینکه «فقه» از سنخ دانش و معرفت می‌باشد، فلسفه فقه از دانش‌های درجه دوم به شمار می‌آید. پس، در تعریف فلسفه فقه می‌توان گفت: «فلسفه فقه عبارت است از مطالعه و بررسی فلسفی - عقلانی «درباره» دانش فقه و «در» دانش فقه برای دستیابی به مبانی نظری و زیرساخت‌های معرفتی آن.» (ر.ک. لاریجانی، ۱۳۸۰: ۱۷۱)

فلسفه فقه - به‌عنوان دانش - هم با نگاه بیرونی و کلان به اصل دانش فقه - به‌عنوان یکی از رشته‌های علمی - داوری می‌کند و هم درباره مفاهیم، مفردات و قضایا و مسائل درونی آن؛ هم با نگاه پسینی (فقه موجود و محقق) به مطالعه می‌پردازد و هم با نگاه پیشینی (ناظر به فقه مطلوب). از این‌رو، در بیان تعریف و توصیف و همچنین در ارائه ساختار معرفتی باید به تمامی جهات یادشده توجه داشت، به‌ویژه اینکه در برخی محورها و در ارائه ساختار معرفتی نتیجه داوری و قضاوت با نگاه پسینی یا پیشینی بودن متفاوت خواهد بود. برای نمونه، در ماهیت‌شناسی، هم باید به ماهیت فقه موجود اشاره نمود و هم به ماهیت فقه مطلوب.

فلسفه فقه، همانند سایر فلسفه‌های مضاف به علوم، به دو صورت قابل ترسیم است؛ در تصویر اول، فقه به‌مثابه یک حقیقت غیرمعرفتی مد نظر قرار می‌گیرد و از این منظر، فلسفه فقه معرفت درجه اول خواهد بود و در تصویر دوم، فقه به معنای دانش و رشته علمی مورد مطالعه قرار خواهد گرفت، که در این صورت، فلسفه علم فقه به‌مثابه دانش درجه دوم خواهد بود.

به نظر نگارنده، مسائل نخست (مباحث غیرمعرفتی) را نیز می‌توان ذیل فلسفه مضاف به علوم بیان نمود، هرچند طبقه‌بندی این دسته مسائل در مقام تعریف از مسائل دانشی متفاوت است.

ساختار و هندسه معرفتی فلسفه فقه (با تأکید بر دو نگاه پسینی و پیشینی) از این قرار است (ر.ک. خسروپناه، ۱۳۸۵، ج ۱: ۷۸):

ماهیت‌شناسی دانش فقه (تعاریف فقه، تبیین عناصر و مؤلفه‌های آن)

موضوع‌شناسی دانش فقه

ماهیت‌شناسی گزاره‌های فقهی

پیشینه‌کاوی دانش فقه و تحولات و تطورات آن

منبع‌شناسی دانش فقه

قلمروشناسی دانش فقه (شناخت هندسه و گستره)

معناشناسی مفاهیم کلیدی دانش فقه

روش‌شناسی و رهیافت‌شناسی دانش فقه

معرفت‌شناسی دانش فقه (چگونگی توجیه و اثبات گزاره‌ها و بیان سرشت آنها)

مبادی پژوهشی دانش فقه (پیش‌فرض‌ها، مبانی و مبادی علمی و غیر علمی)

غایت‌شناسی دانش فقه

کارکردشناسی دانش فقه

مطالعه تطبیقی گرایش‌های مختلف دانش فقه؛

آسیب‌شناسی دانش فقه و کشف بایسته‌های آن؛

نسبت و مناسبات دانش فقه با علوم و رشته‌های علمی همگن و مرتبط.

با توجه به رسالت فلسفه فقه و بر اساس ساختار فوق، می‌توان پرسش‌ها و

پاسخ‌های مهم فلسفه فقه را با لحاظ مسائل مربوط به «درباره دانش فقه» و

«درباره مسائل درونی آن» به دو دسته تفکیک نمود، هرچند به نظر می‌رسد بیشتر

عناوین ساختار فوق از سنخ دسته اول‌اند و مسائل دسته دوم از دل محورهای استخراج‌شدنی‌اند.

این مسائل عبارت‌اند از: بررسی گزاره‌های فقهی، شناخت موضوع و محمول فقهی و تصدیقات قضایای فقهی، تمایز وجوب و استحباب و کراهت و حرمت، حقیقت انشاء و اخبار، ماهیت مفاهیم و مفردات در احکام فقهی (ماهوی، معقولات ثانیه فلسفی یا منطقی و ...)، ماهیت حکم فقهی، تفاوت احکام تکلیفی و وضعی، منشأ احکام، موضوع قضایای فقهی (افعال مکلفین یا ...)، ماهیت و حقیقت فعل مکلف و اموری از این دست که در آثار و منابع فقهی و اصولی به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار گرفته‌اند. (ر.ک. صدر، ۱۴۰۶، ج ۱: ۱۰۷؛ صدر، ۱۳۹۵: ص ۱۰۰؛ جعفری لنگرودی، ۱۳۷۱: ۳۰ به بعد؛ الجبمی العاملی، بی‌تا: ۲۲۶) بحث و بررسی تمامی این مسائل باید در دانش «فقه‌شناسی» یا «فلسفه فقه» صورت - پذیرد. (ر.ک. عابدی شاهرودی، ۱۳۷۶: ۱۵۷)

با توجه به تلقی مختار از فلسفه مضاف به علوم، برخی مسائل از سنخ حقایق غیرمعرفتی‌اند که فلسفه فقه نیز از این امر مستثنا نیست. مثلاً، بیشتر مباحث فلسفه احکام از این قبیل‌اند. این دسته از مسائل، هر چند از لحاظ تفکیک جایگاه با مسائل معرفتی متفاوت‌اند، به این دلیل که علم دیگری عهده‌دار آن نیست، در واقع، همانند سایر مسائل معرفتی در فلسفه علم فقه گنجانده خواهند شد، با این تفاوت که مسائل غیرمعرفتی، از لحاظ رتبه، نسبت به سایر مسائل، نقش پایه و زیربنا را دارند و در اولویت‌بندی تحقیقات و پژوهش‌ها نیز، ابتدا، تکلیف این دسته مسائل مشخص می‌شود. مثلاً، پیش از بیان روش علم فقه و ماهیت قضایای فقهی و نظایر آن، از ماهیت و منشأ احکام، ماهیت تکلیف و امثال آن بحث

خواهد شد.

۲. نسبت و مناسبات فلسفه فقه با دانش‌های همگن و مرتبط

۱-۲. فلسفه دین

دین در لغت و اصطلاح به معانی مختلفی آمده است که در اینجا از آن صرف نظر می‌کنیم و صرفاً به تلقی مختار از دین و مصداق آن [یعنی دین اسلام] اشاره می‌کنیم. دین (اسلام)، در نگاه ما، مجموعه حقایق ناظر به خدا، جهان و انسان، ناشی از مشیت الهی است که از طرق مختلف (وحی، عقل و فطرت) برای سعادت و کمال حقیقی انسان به وی گزارش شده است. دین اسلام متشکل از عقاید، احکام، اخلاق و قضایای علمی است. بر این اساس، محصول معرفتی آن نیز عبارت است از: معرفت کلامی (عقاید)، معرفت حکمی (احکام/فقه)، معرفت اخلاقی و معرفت علمی، که از آنها به «معرفت دینی» نیز اطلاق می‌شود. (علی‌تبار، ۱۳۹۲: ۱۸-۳۲)

فلسفه دین (اسلام)، به‌عنوان یکی از فلسفه‌های مضاف، عبارت است از: دانشِ عهده‌دار مطالعه عقلانی - فلسفی درباره دین یا در دین به‌منظور دستیابی به مبانی فلسفی و نظری برای سایر علوم و معارف دینی.

با توجه به تلقی نگارنده از دین و فلسفه دین، اضافه فلسفه به دین، صرفاً از سنخ اضافه فلسفه به دانش و معرفت نخواهد بود، بلکه اولاً و بالذات، اضافه به حقایق و امور است، چراکه دین در نگاه ما مجموعه‌ای از حقایق است، نه صرفاً مجموعه‌ای از گزاره‌ها و معارف، هرچند بخشی از دین جنبه معرفتی دارد یا محصول آن از سنخ معارف می‌باشد، که از آن به معرفت دینی اطلاق می‌شود.

بنابراین، فلسفه دین از سنخ فلسفه مضاف به حقایق است و ماهیت مسائل آن

با سنخ مسائل فلسفه مضاف به رشته‌های علمی متفاوت است، زیرا بیشتر مسائل و پرسش‌های فلسفه دین پیشینی و درجه اول و ناظر به یک حقیقت خارجی و عینی به نام دین است. فلسفه دین به واقعیت خارجی دین ناظر بوده، می‌کوشد به تحلیل عقلانی درباره آن داوری کند، نه صرفاً درباره معارف دینی، که در این صورت، از سنخ فلسفه مضاف به دانش (فلسفه معرفت دینی) خواهد بود. این در حالی است که دین یکی از رشته‌های علمی در ردیف کلام و حقوق و اخلاق و غیره نیست.

همان‌گونه که در ادامه خواهیم گفت، فلسفه مضاف به معارف دینی غیر از فلسفه دین است. فلسفه معرفت دینی تحلیل عقلانی درباره معارف دینی است، نه اصل دین. فلسفه عقاید (کلام)، فلسفه فقه و فلسفه اخلاق از شاخه‌های فلسفه مضاف به دانش و از شعب فلسفه معرفت دینی‌اند، نه فلسفه دین. البته، با یک واسطه، می‌توان فلسفه معرفت دینی را نیز ذیل فلسفه دین بحث نمود. به عبارت دیگر، فلسفه دین، اولاً و بالذات، از سنخ معرفت درجه اول است و موضوع آن حقایق و امور است، نه علوم و معارف، اما ثانیاً و بالعرض و با یک واسطه و با کمی تسامح، فلسفه معرفت دینی نیز ذیل فلسفه دین جای می‌گیرد. بنابراین، آن بخش از فلسفه دین که ناظر به اصل دین است فلسفه مضاف به امور و حقایق و از سنخ دانش درجه اول خواهد بود. اما به لحاظ اینکه در فلسفه دین از محصول معرفتی آن نیز سخن به میان می‌آید و درباره معارف دینی به‌عنوان برونداد معرفتی دین نیز داوری می‌شود، بخشی از فلسفه دین که ناظر به معارف دینی است دانش درجه دوم خواهد بود که از آن به فلسفه معرفت دینی نیز اطلاق می‌کنیم. بنابراین، فلسفه دین با این معنا داری دو بخش متفاوت خواهد بود:

فلسفه مضاف به حقایق دین و فلسفه مضاف به معارف دین.

۲-۲. فلسفه معرفت دینی

از جمله فلسفه‌های مضاف که ارتباط وثیقی با فلسفه فقه دارد و به گونه‌ای، فهم فلسفه فقه مبتنی بر آن است فلسفه معرفت دینی می‌باشد. فلسفه معرفت دینی دانش جدیدی است که به مطالعه عقلانی و فلسفی درباره معرفت دینی می‌پردازد. اصطلاح «معرفت دینی» - مرکب از دو واژه «معرفت» و «دین» - در اندیشه اسلامی، به دانشی اطلاق می‌شود که با مراجعه و استخراج از منابع دین - یعنی کتاب، سنت، عقل و فطرت - به دست عالمان دینی حاصل آید. معرفت دینی (ترکیب وصفی) معرفت به دین و از دین است. به عبارت دیگر، معرفت دینی حاصل و فرآورده فهم دین است. (علی‌تبار، ۱۳۹۲: ۳۲) این اصطلاح، گاهی بدون لحاظ حوزه و رشته خاصی از معارف دینی اطلاق می‌شود که از آن به معرفت دینی بمعنی اعم نیز اطلاق می‌کنیم که تمامی معارفی که به نوعی با دین نسبت و ارتباط داشته باشند را شامل می‌شود، که فلسفه دین اسلامی نیز از جمله آن است. و گاهی ناظر به حوزه خاصی است که از آن به معرفت دینی بمعنی الاخص اطلاق می‌کنیم. این معنا خود به چند دسته تقسیم می‌شود: معرفت اعتقادی، معرفت فقهی، معرفت اخلاقی و ...، که هر کدام - افزون بر ویژگی‌های عام و مشترک - دارای عناصر و مؤلفه‌های خاصی هستند.

فلسفه معرفت دینی نیز به تبع معرفت دینی به دو بخش کلان قابل تقسیم است: یکی به مطالعه کلیات و مشترکات عام معرفت دینی می‌پردازد، بدون اینکه به حوزه خاصی معطوف باشد، و دیگری بخشی از فلسفه معرفت دینی است که به حوزه خاصی ناظر است و با ابتنا بر عناصر مشترک، به مطالعه و بررسی عقلانی درباره اختصاصات هر حوزه خواهد پرداخت.

برخی از مسائل عام و مشترک فلسفه معرفت دینی عبارت است از: ماهیت‌شناسی معرفت دینی، هندسه معرفت دینی و گستره و قلمرو آن، انواع معرفت دینی و ویژگی‌ها و مختصات هر یک، روش‌شناسی معرفت دینی، انواع و علل تطور معرفت دینی، تخطی معرفت دینی و علل وقوع آن، ارزش معرفتی معرفت دینی و نسبت و مناسبات معرفت دینی با سایر معارف، معیار دینی بودن، که هم در فلسفه دین می‌توان از این مسائل بحث نمود، هم در معرفت‌شناسی دینی و هم در فلسفه معرفت دینی.

فلسفه معرفت دینی خاص (ناظر به تفکیک معارف دینی) به دسته‌های مختلفی تقسیم می‌شود. برای نمونه، فلسفه علم کلام، فلسفه علم فقه، فلسفه علم حقوق، فلسفه علم اخلاق، فلسفه علم دینی (فلسفه علوم طبیعی دینی و فلسفه علوم اجتماعی دینی و فلسفه علوم رفتاری دینی) فلسفه‌های معرفت دینی خاص هستند. بنابراین، سایر فلسفه‌های مضاف به معرفت دینی از اقسام فلسفه معرفت دینی‌اند و در عرض فلسفه فقه قرار دارند، و فلسفه معرفت دینی نیز خود، به یک اعتبار، ذیل فلسفه دین تعریف می‌شود. با این حساب، دامنه فلسفه فقه، هم از لحاظ موضوع و هم از لحاظ مسائل، نسبت به فلسفه دین و فلسفه معرفت دینی بمعنی اعم محدودتر و جزئی‌تر است و فلسفه فقه به نوعی بر فلسفه دین و فلسفه معرفت دینی استوار است، در حالی که نسبت آن با سایر فلسفه‌های مضاف به معرفت دینی (بمعنی الاخص) متفاوت است، که در ادامه به تفکیک بدان اشاره خواهد شد.

۲-۳. فلسفه عقاید و فلسفه علم کلام

فلسفه علم کلام از جمله فلسفه‌های مضافی است که ارتباط وثیقی با فلسفه فقه دارد. ربط و نسبت فلسفه عقاید دینی با فلسفه فقه همانند نسبت علم کلام با

علم فقه یا نسبت اصول با فروع دین می‌باشد. فلسفه عقاید دینی را نیز می‌توان به دو صورت تصویر و ترسیم نمود: فلسفه عقاید دینی به مثابه معرفت درجه اول و فلسفه علم کلام به مثابه دانش درجه دوم.

۲-۳-۱. فلسفه عقاید دینی: فلسفه عقاید دینی از زمره فلسفه مضاف به امور است. در این معنا، مراد از عقاید دینی دانش کلام و دانش مرتبط با اعتقادات دینی نیست، بلکه عقاید جمع عقیده موضوع فلسفه مضاف قرار می‌گیرد و در این صورت، فلسفه عقاید دینی از سنخ دانش درجه اول خواهد بود، زیرا موضوع مورد مطالعه فلسفه عقاید دینی دانش نیست، بلکه یک امر و یک حقیقت [عقیده به عنوان یکی حالات قلبی] است. فلسفه عقاید به این معنا، اولاً و بالذات، ذیل فلسفه دین قرار دارد و، ثانیاً و بالعرض، در فلسفه علم کلام نیز بحث می‌شود.

برخی از محورها و مسائل مرتبط با فلسفه عقاید عبارت‌اند از: چیستی و ماهیت عقاید دینی، چیستی ایمان و باور دینی، ملاک دینی بودن عقیده، گونه‌شناسی عقاید دینی، ویژگی‌های عقاید دینی، جایگاه و کارکرد عقاید دینی، ضرورت عقاید دینی، مؤلفه‌های عقاید دینی، نسبت و مناسبات بین عقیده و علم و یقین، رابطه عقیده و اختیار، رابطه تعبد و عقاید دینی، گستره عقاید دینی، موارد وجوب اعتقاد تفصیلی، زبان‌شناسی عقاید دینی، و معرفت‌شناسی عقاید دینی. (ر.ک. شاکرین، *اختصاصات عقاید دینی - تحقیق در دست چاپ*)

تمامی این مسائل، از این لحاظ که حقایق و امور غیر معرفتی مرتبط با دین می‌باشند، ذیل فلسفه دین گنجانده می‌شوند، اما از این حیث که از موضوعات و کلان مسائل علم کلام به‌شمار می‌آیند، ذیل فلسفه علم کلام بررسی می‌شوند، هر

چند این مسائل در مقام عمل [یعنی در آثار و میراث مکتوب] هم در فلسفه دین، هم در فلسفه علم کلام و هم حتی در خود علم کلام نیز ارائه و بحث می‌شوند. فلسفه عقاید نسبت به فلسفه‌های مضاف به معارف دین، بسان عقاید دینی نسبت به دیگر حوزه‌های معرفتی دین، نقش مینا و زیرساخت دارد. از این رو، فلسفه عقاید پایه و مبنای فلسفه علم کلام است. به عبارت دیگر، همان‌گونه که عقاید دینی پایه و زیربنای دانش فقه به‌شمار می‌رود، فلسفه عقاید دینی زیرساخت فلسفه فقه و سایر فلسفه‌های مضاف به معارف دینی است.

۲-۳-۲. فلسفه علم کلام: همان‌گونه که اشاره شد، فلسفه عقاید دینی غیر از فلسفه علم کلام است. علم کلام به‌مثابه یکی از علوم اسلامی است و فلسفه مضاف به کلام نیز در گستره فلسفه مضاف به علوم و دانش‌ها بوده، از سنخ دانش درجه دوم است. فلسفه علم کلام، در جایگاه یکی از فلسفه‌های مضاف و علوم درجه دوم، به مبانی نظری و تحلیلی علم کلام می‌پردازد و مبادی تصویری، تصدیقی و روش‌شناختی آن را تنقیح می‌کند. به عبارت دیگر، فلسفه کلام دانشی است که به علم کلام نظر می‌کند و به تحقیق موضوع، محمول، مبادی و مقدمات، غایات، راه‌های روش‌شناختی و ارتباط آن با علوم دیگر می‌پردازد و ابتنا و استناد مسائل کلامی را بر عقل و برهان، ظن و جدل، یا نقل و تعبد بررسی کرده، نفوذ و تأثیر عوامل خارجی مانند فلسفه یونان و فرهنگ‌های دیگر را در علم کلام می‌کاود. (ر.ک. جبرئیلی، ب ۱۳۸۵؛ خسروپناه، ۱۳۸۵، ج ۱: ۲۵۱-۲۳۸)

مسائل فلسفه علم کلام عبارت است از: نام‌گذاری، تعریف، موضوع، غایت، وظایف و مسئولیت، روش‌ها، قلمرو، مذاهب و مکاتب کلامی، عوامل و زمینه‌های پیدایی، ادوار و مراحل تاریخی، رویکردهای کلی، و ویژگی‌ها. (ر.ک.

جبرئیلی، ب ۱۳۸۵)

۲-۴. فلسفه اخلاق

یکی از فلسفه‌های مضاف در حوزه دین‌پژوهی فلسفه اخلاق است. اضافه فلسفه به اخلاق، همانند اضافه فلسفه به عقاید، صرفاً از سنخ اضافه فلسفه به دانش و معرفت نیست، بلکه واژه «اخلاق»، به عنوان مضاف‌الیه، ناظر به دو حوزه متفاوت می‌باشد: گاه اطلاق اخلاق ناظر به علم و معرفت (علم اخلاق) است و گاه ناظر به حقایق و امور غیر معرفتی. به عبارت دیگر، مراد از اخلاق هم شامل دانش و معرفت اخلاقی می‌شود و هم شامل امور و حقایق (غیر معرفتی) اخلاقی. در نتیجه، ماهیت برخی مسائل در فلسفه اخلاق از سنخ رشته‌های علمی است. در فلسفه اخلاق، مسائلی نظیر «واقع‌گرایی گزاره‌های اخلاقی»، تحلیل گزاره‌های اخلاقی از لحاظ اطلاق یا نسبیت، و توجیه گزاره‌ها ناظر به علم اخلاق می‌باشند. با این بیان، «فلسفه اخلاق، پژوهشی است فلسفی و عقلی درباره مبادی تصویری و تصدیقی علم اخلاق، که درباره مفاهیم اخلاقی و ارتباط آنها با واقعیت و نیز درباره اصولی که رد یا قبول گزاره‌های اخلاقی به آنها وابسته است بحث می‌کند.» (مصباح، مجتبی، ۱۳۸۷: ۲۳)

در این تعریف، «علم اخلاق» به عنوان موضوع «فلسفه اخلاق» در نظر گرفته شد. رسالت فلسفه اخلاق، به عنوان دانش درجه دوم، هم ناظر به اصل علم اخلاق است و هم ناظر به مفاهیم و مسائل علم اخلاق. به عبارت دیگر، فلسفه اخلاق هم «درباره» علم اخلاق به مطالعه عقلانی می‌پردازد و هم «در» علم اخلاق.

در فلسفه اخلاق، وقتی علم اخلاق به مثابه کلان دستگاه معرفتی مورد مطالعه قرار می‌گیرد و رسالت آن نیز تحلیل «درباره» اخلاق می‌باشد، مسائل محوری آن عبارت‌اند از:

- ماهیت‌شناسی دانش اخلاق [از تعاریف فقه، تبیین عناصر و مؤلفه‌های آن و اموری از این دست]، موضوع‌شناسی، پیشینه‌کاوی و تحولات و تطورات آن، منبع‌شناسی، قلمروشناسی (شناخت هندسه و گستره)، روش‌شناسی و رهیافت‌شناسی آن، مبادی پژوهشی دانش اخلاق (پیش‌فرض‌ها، مبانی و مبادی علمی و غیرعلمی)، غایت‌شناسی، کارکردشناسی آن، مطالعات تطبیقی گرایش‌های اخلاقی، آسیب‌شناسی، و نسبت و مناسبات دانش اخلاق با علوم و رشته‌های علمی همگن و مرتبط. این مسائل ناظر به اصل (درباره) دانش اخلاق می‌باشند.

- مسائلی نظیر معناشناسی مفاهیم اخلاقی، معرفت‌شناسی گزاره‌های اخلاقی (چگونگی توجیه و اثبات گزاره‌ها و بیان سرشت آنها)، و هستی‌شناسی گزاره‌های اخلاقی ناظر به مسائل درونی اخلاق می‌باشند.

- در معناشناسی گزاره‌های اخلاقی، مسائلی نظیر معنا و ماهیت مفاهیم و گزاره‌های اخلاقی مورد بحث قرار می‌گیرد.

- در محور معرفت‌شناسی، مسائلی نظیر اخباری یا انشائی بودن گزاره‌های اخلاقی و نسبی یا مطلق بودن اصول و احکام اخلاقی طرح می‌گردد.

- از لحاظ منطقی، مسئله استنتاج «باید» از «هست» مورد بررسی قرار می‌گیرد، در حالی که از لحاظ هستی‌شناسی اخلاق، مسئله عینیت، واقع‌نمایی یا ناواقع‌نمایی مفاهیم و گزاره‌های اخلاقی مورد بحث قرار می‌گیرد.

همان‌گونه که اشاره شد، افزون بر دو دسته از مسائل فلسفه اخلاق، برخی دیگر از مسائل فلسفه اخلاق از سنخ حقایق و پدیده غیردانشی‌اند، مسائلی نظیر بحث خلیات و نفسیات انسانی، و رابطه صفات و ملکات با اعمال و رفتار از

این دسته‌اند. این مسائل از سنخ درجه اول و ناظر به یک حقیقت خارجی و عینی به نام خُلق یا صفت نفسانی‌اند و فلسفه اخلاق می‌کوشد تا به تحلیل عقلانی درباره آنها داوری کند.

بنابراین، «فلسفه اخلاق» اعم از فلسفه اخلاق و فلسفه علم اخلاق است. از این رو، افزون بر نگاه درجه یک، دارای تحلیل درجه دو نیز بوده، علم اخلاق را مورد تحلیل عقلانی قرار می‌دهد. در عین حال، فلسفه اخلاق، همانند فلسفه علم کلام و فلسفه علم فقه و فلسفه حقوق، شاخه‌ای از فلسفه مضاف به دانش و از شعب فلسفه معرفت دینی نیز می‌باشد، و بخش مربوط به نفسانیات آن نیز، اولاً و بالذات، بیشتر مربوط به فلسفه نفس است تا فلسفه اخلاق، هرچند در مقام تحقق در هر دو علم امکان طرح دارد.

۲-۵. فلسفه علم دینی

مراد از علم دینی علوم نظیر فقه، اصول، کلام، تفسیر، علم حدیث و مانند آن نیست، هر چند این علوم به علوم دینی شهرت دارند، بلکه مراد از علم دینی گزاره‌ها و معارف تجربی^۱ - اعم از علوم انسانی (اجتماعی و غیراجتماعی) و علوم طبیعی - است که به نحوی متصف به دین شده باشد. بر این اساس، علم دینی متشکل از مجموعه نظریه‌ها و گزاره‌های اخباری - توصیفی، توصیه‌ای - انشائی است که، ضمن دارا بودن ویژگی‌های علوم تجربی و طبیعی، دارای ملاک و معیار دینی می‌باشد. به عبارت دیگر، علم دینی «معرفت دستگاه‌وار متشکل از قضایای معطوف به یک موضوع حقیقی یا اعتباری است که براساس مبادی معرفتی و منطق موجه دینی از منابع معتبر، استنتاج یا استنباط شده باشند. (رشاد،

1. Scientific.

نظریه علم دینی، مقاله چاپ نشده

علم دینی در یک تقسیم به دو دسته علوم انسانی و علوم طبیعی تقسیم می‌شود؛ علوم طبیعی به طبیعت می‌پردازد و موضوع آن نیز طبیعت است. علوم انسانی، عبارت است از مجموعه نظریه‌ها و مسائل اخباری - توصیفی و توصیه‌ای - انشائی معطوف به ساحت (اجتماعی یا فردی) اختیاری انسان. به عبارت دیگر، علوم انسانی دانش‌هایی است حاوی گزاره‌های «توصیفی»، «تکلیفی» و «تجویزی» ناظر به انسان، تظاهرات وجودی، و رفتارهای فردی و جمعی وی. (رشاد، فلسفه فرهنگ، چاپ نشده)

بنابراین، علوم انسانی نه تنها کنش‌ها و منش‌های انسان - اعم از فردی و اجتماعی - و آثار و پیامدهای آن را توصیف، تبیین و تفسیر می‌کند (رک. پارسانیا، ۱۳۹۲: ۱۱۴-۱۱۵؛ همو، ۱۳۹۰: ۶۱۱؛ علم الهدی، ۱۳۹۰: ۱۲۵) بلکه الزام، تکلیف، توصیه و تجویز را نیز به همراه دارد. در نتیجه، این علوم هم از سنخ اخباری - توصیفی است و هم از سنخ تجویزی - توصیه‌ای. به بیانی دیگر، این علوم ترکیبی از حکمت نظری و حکمت عملی است. بر این اساس، برخی از رشته‌های علوم انسانی عبارت‌اند از: علوم سیاسی، مدیریت، حقوق، علوم اقتصادی، علوم ارتباطات، روانشناسی، جامعه‌شناسی، تاریخ، هنر، معماری، مطالعات زنان، علوم تربیتی، فقه، و اخلاق.

با توجه به آنچه گفته شد، فلسفه علم دینی، که به مطالعه فلسفی و عقلانی درباره علم دینی می‌پردازد، به تبع اقسام علم دینی، به فلسفه علوم طبیعی و فلسفه علوم انسانی دسته‌بندی می‌شود. با توجه به تنوع ساحات و رشته‌های علمی علوم انسانی، فلسفه‌های مضاف به رشته‌های علوم انسانی ذیل فلسفه علوم انسانی قرار می‌گیرند و از اقسام آن خواهند بود. فلسفه حقوق، فلسفه اقتصاد،

فلسفه سیاست، فلسفه روان‌شناسی، فلسفه تربیت و فلسفه جامعه‌شناسی از سنخ فلسفه‌های مضاف به رشته‌های علوم انسانی اند. اگر فقه و اخلاق را نیز جزئی از علوم انسانی به‌شمار آوریم، فلسفه فقه و فلسفه اخلاق نیز همانند سایر فلسفه‌های مضاف به رشته‌های یادشده از سنخ فلسفه علوم انسانی و زیرمجموعه آنها می‌تواند جای گیرد. بدین سبب است که امروزه، علومی مثل فقه و اخلاق گاه ذیل علوم انسانی بمعنی الاعم قرار می‌گیرند و گاه زیرمجموعه الهیات اند. در هر صورت، رابطه فلسفه فقه با دیگر فلسفه‌های مضاف به رشته‌های علوم انسانی رابطه عام و خاص یا رابطه طولی و با رابطه تولیدی و مصرفی نخواهد بود، بلکه تمامی، ذیل مقسم کلی، تحت فلسفه علوم انسانی یا فلسفه علوم اسلامی و یا فلسفه معرفت دینی قرار خواهند گرفت. اما نسبت به فلسفه دین و فلسفه عقاید دینی، به‌مثابه روساخت‌ها و روبنای معرفتی خواهند بود. به عبارت دیگر، فلسفه‌های مضاف به رشته‌ها در معارف دینی (نظیر فلسفه اخلاق، فلسفه تربیت و فلسفه فقه) مبتنی بر فلسفه دینی، فلسفه دین و فلسفه معرفت دینی اند.

۲-۶. اصول فقه و فلسفه اصول فقه

۲-۶-۱. اصول فقه: یکی از دانش‌ها و علومی که ارتباط مستقیم با فلسفه فقه دارد اصول فقه می‌باشد.

اصول فقه دانش قواعد اجتهاد و استنباط احکام شرعی فرعی است. (خراسانی، ۱۴۱۱: ۲۳؛ اصفهانی، ۱۴۰۴: ۱) این علم به‌عنوان روش و منطق فهم و استنباط و اکتشاف در خدمت دانش فقه می‌باشد. بنابراین، دانش اصول فقه به‌عنوان کلان‌دستگاه روشی، همانند معرفت‌شناسی و ماهیت‌شناسی فقه، شعبه‌ای از فلسفه فقه قلمداد می‌شود.

البته، برخی معتقدند: هر چند فلسفه فقه، به‌مثابه دانش نظاره‌گر فقه، روش فقه

(اصول فقه) را نیز مورد مطالعه و مذاقه فلسفی قرار می‌دهد و از این لحاظ، دانش اصول جزء موضوعات و کلان مسائل فلسفه فقه محسوب می‌شود، اما از آنجاکه دانش اصول فقه عهده‌دار رسالت دیگری نیز می‌باشد و آن جنبه استنباطی فقه است، با فلسفه فقه تفاوت دارد، چراکه فلسفه فقه کار استنباطی را بر عهده ندارد و تمامیت فقه را تنها از دیدگاه ناظر از حیث مبادی، صور، اجزاء، غایات و مسائل مورد شناسایی قرار می‌دهد. (عابدی شاهرودی، ۱۳۸۰: ۱۶۵)

به نظر می‌رسد اصل استنباط اصالتاً و بالذات بر عهده فقه است، نه اصول. دانش اصول فقه روش، قواعد، ضوابط استنباط را تعیین می‌کند و فقیه در دانش فقه به استنباط دست می‌یابد. به عبارت دیگر، استنباط فقهی، در فرایند اجتهاد، بر عهده فقیه است و این فرایند یک مرحله پس از دانش اصول فقه می‌باشد، زیرا کار اصول فقه تعیین روش و نشان دادن فرایند اجتهاد و استنباط است، نه اصل استنباط.

برخی فلسفه فقه را تکمیل‌کننده دانش اصول یا جزئی از اصول فقه می‌دانند. (مهریزی، ۱۳۸۲: ۲ و ۱۴؛ لاریجانی، ۱۳۸۰: ۲۱۳ و ۲۳۲) اما براساس هندسه و ساختار مطلوب، که در فلسفه فقه ارائه شد، محورها و مسائل روش‌شناختی فقه (اصول فقه)، همانند مسائل فلسفی و معرفت‌شناختی آن، جزء فلسفه فقه خواهد بود، نه عکس آن، زیرا همان گونه که معرفت‌شناسی مطلق و روش‌شناسی مطلق ذیل فلسفه مطلق قرار دارد، این قاعده درباره فلسفه مضاف نیز جاری و ساری است. از این رو، روش‌شناسی فقه (اصول فقه)، همانند مسائل هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی آن، زیرمجموعه فلسفه فقه و جزئی از آن قلمداد می‌شود. بنابراین، رابطه فلسفه فقه با اصول فقه رابطه عام و خاص مطلق است. با این

بیان، موضوع مطالعه در فلسفه فقه، وقتی توصیف‌گر و نظاره‌گر دانش فقه است و از این منظر روش فقه را مورد مطالعه قرار می‌دهد، در حقیقت، اصول، مبانی، مبادی و روش فقه نیز است، اما وقتی فلسفه فقه روش و فن برای فقه پیشنهاد می‌دهد، در حقیقت، نگاه توصیه‌ای و هنجاری به فقه و اصول فقه دارد، به این معنا که روش مطلوب علم فقه باید چنین و چنان باشد. البته این خود نگاهی هنجاری به اصول فقه نیز خواهد بود.

۲-۶-۲. فلسفه اصول فقه: از جمله دانش‌های مرتبط و همگن با فلسفه فقه «فلسفه اصول فقه» است. فلسفه اصول فقه دانشی است فلسفی و عقلی که به مطالعه اصول فقه می‌پردازد. به عبارت دیگر، فلسفه اصول فقه عبارت است از: «دانش مطالعه عقلانی فرادانشی - فرامسئله‌ای اصول فقه برای دستیابی به احکام کلی این دانش و مسائلس.» (رشاد، ۱۳۹۲: ۱۴) از این رو، فلسفه اصول فقه از سنخ دانش‌های درجه دوم و به مثابه فلسفه روش فقه قلمداد می‌شود و، به یک معنا، ذیل «فلسفه فقه» قرار می‌گیرد، هرچند از یک منظر با فلسفه فقه تفاوت‌هایی نیز دارد. به نظر می‌رسد می‌توان رابطه آن دو را از لحاظ قلمرو موضوع و مسائل رابطه عام و خاص من وجه دانست.

توضیح اینکه فلسفه اصول فقه، همانند سایر فلسفه‌های مضاف به علوم، دارای دو نوع مسائل محوری است: دسته‌ای از مسائل «درباره» دانش اصول فقه می‌باشد و پاره‌ای دیگر مرتبط با مطالعه «در» دانش اصول است. به عبارت دیگر، یک بخش از فلسفه اصول به مسائل فرادانشی می‌پردازد و بخشی به فرامسئله‌ای. مسائل فرادانشی ناظر به اصل دانش است و آن را به مثابه یک واحد و کلان دستگاه معرفتی مورد مطالعه قرار می‌دهد. بخش فرامسئله‌ای در درون دانش و در

محورهای خُرد و جزئی به مطالعه می‌پردازد.

برخی از مسائل فرادانشی که فلسفه اصول فقه عهده‌دار آن است عبارت است از: ماهیت‌شناسی اصول، معرفت‌شناسی اصول، مبادی و مبانی اصول، روش‌شناسی اصول، قلمروشناسی اصول، نسبت و مناسبات علم اصول با علوم مرتبط، و آسیب‌شناسی اصول فقه.

این بخش از فلسفه اصول فقه ارتباط مستقیمی با فلسفه فقه نداشته، نقطه افتراق دو دانش است و تنها با واسطه و ثانیاً و بالعرض و با تسامح می‌توان مرتبط دانست، زیرا این مسائل ناظر به دانش اصول فقه و با نگاه بیرونی به آن است، در حالی که فلسفه فقه، در بخش فرادانشی، به مطالعه دانش فقه می‌پردازد، نه اصول فقه، و در بخش فرامسئله‌ای نیز صرفاً به تحلیل و بررسی مسائل فقهی می‌پردازد، نه مسائل اصولی. اما آن بخش از فلسفه اصول فقه که عهده‌دار مطالعه عقلی و فلسفی فرامسئله‌ای است با فلسفه فقه در ارتباط بوده، شعبه‌ای از فلسفه فقه قلمداد می‌شود.

برخی مباحث بخش فرامسئله‌ای در فلسفه اصول فقه عبارت است از: ماهیت حکم، طبقه‌بندی قضایا و قیاسات اصولی و ملاک آن، سرشت و ارزش معرفتی انواع قضایای اصولی، توجیه انواع گزاره‌های اصولی، معیار قضایای اصولی، ماهیت اصول لفظی، اصول عقلیه و اصول عملیه، نسبت و مناسبات اصول عملیه به مسائل اصولیه و امارات و استصحاب و قواعد فقهیه، بنای عقلا، ماهیت وضع، استعمال وضع، اعتباریات و ادراکات اعتباری، ارزش قطع و حجیت آن، و احکام عقل عملی.

برخی از این مسائل در دانش اصول از گذشته دور مورد بحث و بررسی قرار

می‌گرفته و بخشی از فضای معرفتی اصول فقه را اشغال کرده است، در حالی که بیشتر آنها از سنخ فلسفه اصول فقه و فلسفه فقه‌اند. این مسائل نقطه تلاقی و اشتراک فلسفه فقه و فلسفه اصول فقه می‌باشند. بنابراین، بین فلسفه فقه و فلسفه اصول فقه رابطه عام و خاص من‌وجه برقرار است. این مسئله در خصوص اصول فقه موجود و فلسفه آن صادق است، اما، به نظر نگارنده، درباره اصول فقه مطلوب و فلسفه آن صادق ندارد و تحقیق و بررسی بیشتری لازم است تا مانعیت و جامعیت مسائل و ساختار آن مشخص گردد.

نتیجه‌گیری

در این مقاله، ضمن تبیین چیستی و ماهیت «فلسفه فقه»، به‌عنوان یکی از فلسفه‌های مضاف، با برخی دانش‌های مرتبط و همگن از لحاظ موضوع، کلان مسائل و قلمرو آنها مقایسه و تطبیق شده است.

فلسفه فقه عبارت است از: مطالعه و بررسی فلسفی - عقلانی «درباره فقه» و «در فقه» برای دستیابی به مبانی نظری و زیرساخت‌های معرفتی آن. از جمله دانش‌های مرتبط، دانش فلسفه دین و فلسفه معرفت دینی است. معرفت دینی شامل عقاید دینی، اخلاق دینی، احکام دینی و علم دینی است. پس، فلسفه معرفت دینی نیز شامل فلسفه علم کلام، فلسفه علم اخلاق، فلسفه علم فقه، فلسفه علم دینی، علم اصول و فلسفه اصول می‌شود.

با این تفسیر، ۱. جایگاه و خاستگاه فلسفه فقه به‌عنوان یکی از اقسام فلسفه معرفت دینی مشخص شده است. ۲. رابطه فلسفه فقه با سایر فلسفه‌های مضاف به معرفت دینی همانند نسبت فقه با سایر معارف دینی برآورد شده است. ۳. از آنجاکه فلسفه معرفت دینی، به یک معنا، از اقسام و محورهای فلسفه دین

است، فلسفه فقه نیز، از یک لحاظ، زیرمجموعه فلسفه دین خواهد بود. بر این اساس، فلسفه دین، به مثابه زیرساخت نظری برای سایر فلسفه‌های یادشده بوده، بر آنها تقدم رتبی خواهد داشت.

بین فلسفه اصول فقه با فلسفه فقه رابطه عام و خاص من وجه حاکم است و اصول فقه، به مثابه روش و منطق فقه، می‌تواند ذیل فلسفه فقه قرار گیرد، زیرا یکی از محورهای اصلی در ساختار فلسفه مضاف به دانش بحث از روش و منطق آن علم است. اما با توجه به اصول فقه موجود که امروزه به مثابه دانش مستقل تقریباً چیزی فراتر از روش فقه قلمداد می‌شود، فلسفه آن نیز دارای قلمرو وسیع‌تری خواهد بود.

کتابنامه

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۶۳). الشفاء (الالهیات)، تحقیق ابراهیم مدکور، تهران: ناصر خسرو.
- ابن فارس، احمد (بی تا). معجم مقاییس اللغة، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قم: دارالکتب العلمیة.
- ابوزهره، محمد (بی تا). اصول فقه، مصر: دار الفكر العربی.
- اصفهانی، محمدحسین (۱۴۰۴). فصول الغروية فی الاصول الفقهيّة، قم: دارالاحیاء العلوم الاسلامیة.
- آملی لاریجانی، صادق (۱۳۸۰). گفتگوهای فلسفه فقه، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی.
- پارسانیا، حمید (۱۳۹۰). تحول علوم انسانی (مجموعه مصاحبه‌های همایش تحول در علوم انسانی)، قم: فجر ولایت.
- _____ (۱۳۹۲). بررسی فلسفی، فرهنگی و اجتماعی تولید و تکوین علوم انسانی اسلامی، تهران: مؤسسه حکمت و فلسفه ایران.
- جبرئیلی، محمدصفر (الف ۱۳۸۵). «فلسفه کلام»، فلسفه‌های مضاف [ج ۱]، قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- _____ (ب ۱۳۸۵). «فلسفه علم کلام»، قبسات، ش ۳۹-۴۰، ص ۱۲۵-۱۵۲.
- الجبعی العاملی، حسن بن زین الدین (بی تا). معالم الدین، قم: جامعه مدرسین.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۱). مقدمه عمومی علم حقوق، تهران: گنج دانش.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۳۶۸). صحاح اللغة، تهران: امیری.
- خراسانی [آخوند]، محمدکاظم (۱۴۱۱). کفایة الاصول، قم: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث.
- خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۸۵). فلسفه‌های مضاف، قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- راغب اصفهانی، حسین (۱۴۰۴). المفردات فی غریب القرآن، ج ۲، تهران: دفتر نشر کتاب.

- رشاد، علی اکبر (۱۳۹۲). «درآمدی تأسیسی بر فلسفه اصول فقه»، *پیرامون فلسفه اصول فقه*، قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- _____ (بی‌چا). *فلسفه فرهنگ*.
- _____ (بی‌چا). *نظریه علم دینی*.
- _____ (۱۳۸۵). «فلسفه مضاف»، *فلسفه‌های مضاف [ج ۱]*، قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- شاکرین (بی‌چا). *اختصاصات عقاید دینی*.
- صدر، سید محمدباقر (۱۳۹۵). *المعالم الجديدة*، ج ۲، تهران: مکتبه النجاج.
- _____ (بی‌تا). *دروس فی الاصول (حلقات)*، بیروت: دار الکتب اللبنانی - مکتبه المدرسه.
- صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم (۱۳۸۳). *الحکمة المتعالیة*، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- عابدی شاهرودی، علی (۱۳۷۶). «فلسفه فقه»، *گفتگوهای فلسفه فقه*، مرکز مطالعات و تحقیقات، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶ ش.
- _____ (۱۳۸۰). *گفتگوهای فلسفه فقه*، ج ۲، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی.
- علم الهدی، جمیله (۱۳۹۰). *تحول علوم انسانی (مجموعه مصاحبه‌های همایش تحول در علوم انسانی)*، نشر فجر ولایت، ۱۳۹۰ ش.
- علی تبار فیروزجایی، رمضان (۱۳۹۰). «ماهیت فلسفه دین و تفاوت آن با علم کلام و فلسفه معرفت دینی»، *قبسات*، ش ۶۱.
- _____ (۱۳۹۲). *معرفت دینی؛ حقیقت، ماهیت و ارزش*، قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- فیاضی، مسعود (۱۳۹۲). *فلسفه اصول فقه (مجموعه مقالات)*، قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

- فیروزآبادی، محمدبن یعقوب (بی تا). *القاموس المحيط*، بیروت: دارالمعرفة.
- کلینی، محمدبن یعقوب (۱۳۹۸). *الکافی*، تحقیق علی‌اکبر غفاری، ج ۲، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- مصباح، مجتبی (۱۳۸۷)، بنیاد اخلاق: روشی نو در آموزش فلسفه اخلاق، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- مهریزی، مهدی (۱۳۸۲). *فقه پژوهی [ج ۲]*، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.